



## بیانات در دیدار دانشجویان - 6 / مرداد / 1392

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای متعال را شکرگزارم که عمر داد تا يك بار دیگر جمع باصفای دانشجویان عزیز را در روزهای باصفای ماه رمضان در اینجا در این حسینیه - ملاقات کنم. ان شاء الله این جلسه، چه آنچه که شماها گفتید، چه آنچه که ما عرض خواهیم کرد، برای کشور، برای دانشگاه، برای حرکت عظیم دانشجویی، در آینده مفید باشد. خب، این روزها روزهای صفا است؛ همان طور که عرض کردیم، صفای ماه رمضان و روزه‌داری، صفای شبهای قدر، صفای متساعد از یاد مولای متقیان - که مظهر صفا و منبع صفا، آن بزرگوار بود - و صفای جوانی شما است. بحمدالله جمع جوانان دانشجوی ما - که البته شماها الگوهای هستیید - و مجموعه‌ی عظیم دانشجویی در کشور، از جهات مختلف جمع امیدبخشی هستند. امیدواریم ان شاء الله آینده‌ی شما، آینده‌ی کشور، به برکت تلاش و کار شما، شیرین و سرشار از امید و نیرو باشد.

مطالبی که دوستان بیان کردند، مطالب بسیار خوبی بود. سال گذشته هم من یادم هست که از مطالب برادران و خواهران دانشجو که اینجا بیان کردند، حقیقتاً لذت بردم و این را گفتم. البته آن حرفها با جزئیات در یاد من نمیماند، اما به طور کلی یادم هست که بسیار خوب بود. امسال هم همین جور؛ امسال هم بحمدالله آنچه شما جوانها در بخشهای مختلف بیان کردید، مطالب پخته و سنجیده‌ای بود. اغلب این حرفهایی را که شما گفتید، من قبول دارم. پیشنهادهایی هم در ضمن بیاناتتان بود که امیدواریم ان شاء الله دستگاههای کشور، خود ما، مسئولین دیگر، بتوانیم این پیشنهادها را بیشتر بررسی کنیم و راه تحقق خواسته‌هایی که در ورای این پیشنهادها هست، پیدا شود.

من چند تا مطلب را در ضمن بیانات شما اینجا علامتگذاری کردم که درباره‌اش يك جمله‌ای عرض کنم. یکی از آقایان درباره‌ی لزوم اندیشکده‌ها مطلبی گفتند؛ حرف کاملاً درستی است، من تأیید میکنم؛ و این را باید طراحی کرد دیگر. حالا آن دوستان گفتند که ما يك الگوی محدودی هم برای این داریم و تحویل میدهیم، که چیزی ظاهراً به من تحویل ندادند.

یکی از دوستان به مسئله‌ی اعتدال اشاره کردند و از من خواستند که «اعتدال» را معنا کنم؛ چون دولت منتخب، شعار اعتدال میدهد. به نظرم این تکلیف من نیست که اعتدال را معنا کنم. بالاخره هر کسی يك نیتی، يك فکری پشت سر حرف و شعارش هست. رئیس جمهور منتخب محترم حتماً این کار را خواهد کرد و اعتدال را معنا خواهد کرد و عرصه برای قضاوتها باز است؛ ما هیچ کس را از قضاوت کردن درباره‌ی مطالبی که گفته میشود، منع نمیکنیم. البته من توصیه‌هایی دارم که شاید ان شاء الله در خلال مطالب عرض کنم.

یکی از دوستان اشاره کردند که بین دانشجویان به خاطر اختلاف در تحلیل درباره‌ی مسائل گوناگون، کدورت‌هایی وجود دارد. من جداً میخواهم این را خواهش کنم که همه کوشش کنند که اختلاف نظر در تحلیل، در برداشت، در تلقی از واقعیتها، به کدورت نینجامد، به دعوا نینجامد. خب، مثل محیطهای علمی، دو نفر ممکن است نظرات علمی متفاوتی داشته باشند؛ این لزوماً به درگیری و مخالفت و دشمنی نخواهد انجامید؛ خب، دو تا نظر است. در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی هم به نظرم میرسد که وقتی در چهارچوبها شما متفق و متحدید، اینجور باید برخورد کنید؛ نگذارید به کدورت بینجامد. بله، ممکن است کسانی باشند که از لحاظ اصول و مبانی با شما دشمنی کنند؛ خب آن يك مقوله‌ی دیگری است، يك بحث دیگری است؛ اما اختلاف نظر نباید به دعوا و کدورت و احیاناً خشونت بینجامد. امام (رضوان الله علیه) - البته نه به دانشجویان - مکرر به سیاستمداران و نمایندگان و مسئولان و فعالان سیاسی توصیه میکردند و میگفتند مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها رفتار کنید. طلبه‌ها در هنگام مباحثه، گاهی اوقات



علیه هم عصبانی میشوند - حالا مضمون هم میگویند به طلبه‌ها، میگویند کتاب تو سر هم میزنند! که البته چنین چیزی نیست - بحث میکنند، داد میکشند؛ کسی نگاه کند، خیال میکند اینها میخواهند مثلاً همدیگر را تکه پاره کنند؛ در حالی که نه، مباحثه که تمام میشود، بلند میشوند میروند با همدیگر سر سفره می‌نشینند و آبگوششان را میخورند، با هم حرف میزنند، با هم دوستند، رفیقند. امام میگفتند: سیاسیون - چه در مجلس، چه در دولت، چه در حزب جمهوری اسلامی که آن وقت ما داشتیم، یا بقیه‌ی عرصه‌های سیاسی - اینجوری با هم رفتار کنند. ممکن است اختلاف نظر هم باشد، بگومگو هم باشد، اما نگذارید کدورت و دشمنی به میان بیاید.

خوشبختانه امروز جامعه‌ی دانشجویی کشور - به طور اغلبی میخواهیم عرض کنیم - با مبانی مشترکی دارند حرکت میکنند؛ اگرچه سلائق مختلف سیاسی هم دارند. بنده هم اعتقاد همین است که با سلائق گوناگون، بحث باید کرد، گفتگو باید کرد - که حالا من شاید ان شاء الله در خلال عرایض مطالبی عرض کنم - منتها دشمنی و دعوا و اختلاف و کدورت و این چیزها، نه؛ حتی المقدور سعی کنید این را از محیط دانشجویی دور کنید.

یکی از برادرها به قضایای سال ۸۸ و این حرفها اشاره کردند. من خواهش میکنم اگر چنانچه مسائل سال ۸۸ را مطرح میکنید، مسئله‌ی اصلی و عمده را در این قضایا مورد نظر و در مدّ نگاهتان قرار دهید؛ آن مسئله‌ی اصلی این است که يك جماعتی در مقابل جریان قانونی کشور، به شکل غیر قانونی و به شکل غیر نجیبانه ایستادگی کردند و به کشور لطمه و ضربه وارد کردند؛ این را چرا فراموش میکنید؟ البته ممکن است در گوشه و کنار يك حادثه‌ی بزرگ زد و خوردهائی انجام بگیرد که انسان نتواند ظالم را از مظلوم تشخیص دهد؛ یا يك نفر در موردی ظالم، در موردی مظلوم باشد؛ این کاملاً امکان‌پذیر است؛ اما در این قضایا، مسئله‌ی اصلی گم نشود. خوب، در انتخابات سال ۸۸، آن کسانی که فکر میکردند در انتخابات تقلب شده، چرا برای مواجهه‌ی با تقلب، اردو کشی خیابانی کردند؟ چرا این را جواب نمیدهند؟ صد بار ما سؤال کردیم؛ نه در مجامع عمومی، نخیر، به شکلی که قابل جواب دادن بوده؛ اما جواب ندارند. خوب، چرا عذرخواهی نمیکنند؟ در جلسات خصوصی میگویند ما اعتراف میکنیم که تقلب اتفاق نیفتاده بود. خوب، اگر تقلب اتفاق نیفتاده بود، چرا کشور را دچار این ضایعات کردید؟ چرا برای کشور هزینه درست کردید؟ اگر خدای متعال به این ملت کمک نمیکرد، گروه‌های مردم به جان هم می‌افتادند، میدانید چه اتفاقی می‌افتاد؟ می‌بینید امروز در کشورهای منطقه، آنجائهای که گروه‌های مردم مقابل هم قرار میگیرند، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ کشور را لب يك چنین پرتگاهی بردند؛ خداوند نگذاشت، ملت هم بصیرت به خرج دادند. در قضایای سال ۸۸، این مسئله‌ی اصلی است؛ این را چرا فراموش میکنید؟ درباره‌ی حادثه‌ی سال ۷۸ هم ما حرف زیاد داریم؛ آن هم داستان دیگری است.

دنبال همین موضوعی که عرض کردم، این را هم بگویم که یکی از دوستان گفتند اگر در دانشگاه چنین شود یا چنان شود، ما بشدت برخورد خواهیم کرد. من معنای این «شدت» را درست نفهمیدم! این برادری که این مطلب را گفتند، اتفاقاً منطق بیانی‌شان بسیار متین و مستحکم و سنجیده بود. خیلی خوب، شما که اهل منطقید، شما که به این خوبی استدلال میکنید، شما که میتوانید اینجور از مبانی درست خودتان دفاع کنید، چه احتیاج دارید که با شدت برخورد کنید؟ اگر مراد از شدت، شدت در بیان و بحث و استدلال و نگارش است، خوب حرفی نیست؛ اما اگر به معنای دیگری است، نه، من موافق نیستم که در مقابل نظر مخالف خودتان، یا فلان پدیده‌ی مخالف نظر شما، کار همراه با عنف، با شدت - به آن معنایی که ممکن است مورد نظرتان باشد - صورت بگیرد. چند نفر از دوستان راجع به مسئله‌ی «تکلیف» و «نتیجه» سؤال کردند؛ که من درباره‌ی آن، يك مختصر توضیحی بعد خواهم داد.

یکی از برادران درباره‌ی «نظارت» بحث کردند؛ من کاملاً حرف ایشان را تصدیق میکنم. نظارت بر دستگاه‌های از جمله صدا و سیما را ذکر کردند؛ که این کاملاً مورد تأیید ما است، و لازم است؛ منتها سازوکار نظارت بر دستگاهی



مثل مجلس چگونه است؟ - این مطلب مهمی است، این چیز کوچکی نیست - یا سازوکار نظارت بر قوه‌ی قضائیه یا برخی دستگاه‌های دیگر چگونه خواهد بود؟ این يك موضوع مهمی است؛ این میتواند جزو موضوعاتی باشد که فعالان دانشجویی در سطح فکر بالا، رویش برنامه‌ریزی کنند، فکر کنند، کار کنند، پیشنهاد تهیه کنند؛ به نظرم جزو کارهای شما است؛ این کارها را بکنید، به تشکیلات عمومی کشور کمک کنید.

یکی از برادران راجع به این که برخی از دستگاه‌هایی که مرتبط با رهبری هستند، از فعالیت شفاف و از بازرسی امتناع میکنند، تذکر دادند. البته من چنین گمانی ندارم. اگر چنانچه اینجور باشد، بله، نباید از بیان شفاف در مسائلی که تبیین شدنی است و باید تبیین شود، اجتناب کنند؛ از بازرسی هم نباید امتناع کنند. فکر هم نمیکنم که حالا مثلاً دستگاه‌هایی مثل بنیاد مستضعفان یا از قبیل اینها، از بازرسی مستثنا باشند؛ یعنی من تا حالا چنین تصویری ندارم. به هر حال اگر اینجور باشد، این اشکال وارد است؛ و لازم است که دستگاه‌های نظارتی بتوانند بر اینها هم نظارت کنند.

یکی از برادران راجع به مختصات فضای بانشاط دانشگاه از بنده سؤال کردند؛ که خب، این موضوع قابل توجهی است؛ که من حالا یادداشت‌هایی هم در این زمینه دارم، که عرض میکنم.

یکی از دوستان از من میپرسند که توصیه‌ی شما به دانشجویانی که از مهر آینده وارد محیط دانشگاه خواهند شد، چیست؟ توصیه‌ی من به آن دانشجویان هم مثل توصیه‌ی به همه‌ی دانشجویان است؛ من همه‌ی دانشجویان را به «دانشجویی» به معنای واقعی کلمه - یعنی دنبال علم رفتن - و به فعالیتهای متناسب با دانشجویی دعوت میکنم؛ چه فعالیتهای اجتماعی، چه فعالیتهای سیاسی.

نکته‌ای هم که یکی از دوستان درباره‌ی تأمین مالی دانشگاه‌ها گفتند، نکته‌ی درست و قابل توجهی است. به هر حال مطالبی را آقایان و خانمی که صحبت کردند، بیان کردید؛ مطالب بسیار خوب و درستی بود.

آنچه که من یادداشت کردم که به شما عرض کنم - البته این حرفها مربوط به مجموعه‌های دانشجویی است، لیکن قابل تعمیم به کل کشور و قشرهای مختلف جوان در کشور است - یکی این است که جوان، دانشجو و عنصر انقلابی نسبتش با آرمانهای انقلاب چیست؟ بنده معتقدم که آرمانهای انقلاب - که چهارچوبهای مشخص است، بنده هم بعضی‌ها را تصریح خواهم کرد و اسم خواهم آورد - بدون نیرو و نشاط و جسارت جوانی، قابل تعقیب و قابل دسترسی نیست. نسبت شما با آرمانها، اینچنین نسبتی است. عقیده‌ی من این است که اگر چنانچه نیروی جوانی، یعنی قدرت فکری و بدنی، و اگر نشاط و روحیه و حالت تحرك، و همچنین جسارت، یعنی خشکنی‌ها، که در جوانها به عنوان خصیصه وجود دارد، نباشد، ما به آرمانها دست پیدا نخواهیم کرد. لذا جوانها در زمینه‌ی دسترسی به آرمانها و تحقق آرمانهای انقلاب و آرمانهای اسلامی، دارای مسئولیتهای بزرگی هستند و کارآمدی بسیار بالایی هم دارند. هر کسی که در پی تحقق آرمانها است، باید نقش جوانها را جدی بگیرد؛ و بدانید بنده نقش جوانها را جدی میگیرم. آنچه که من در مورد جوانها، چه جوان دانشجو - البته بخصوص جوان دانشجو - و چه غیر دانشجویان، بارها بر زبان آوردم، تعارف زبانی نیست؛ اعتقاد این است و معتقدم که جوانها میتوانند گره‌گشائی کنند. البته مهم این است که میدان کار را، میدان تحرك را بشناسند، آن را درست تعریف کنند؛ کاری را هم که میخواهند انجام دهند، درست تعریف کنند. این يك مطلب.

مطلب دیگر این است که آرمانهای نظام اسلامی - که در حقیقت آرمانهای اسلامی است - يك منظومه‌ای است، يك مجموعه‌ای است، مراتب مختلفی هم دارد؛ بعضی از اینها اهداف غائی‌تر و نهائی‌ترند، بعضی‌ها اهداف کوتاه‌مدتند، اما جزو آرمانهایند؛ همه‌ی اینها را باید دنبال کرد. مثلاً فرض بفرمائید جامعه‌ی عادلانه و عادل و پیشرفته و معنوی - با این خصوصیات - خب، يك آرمان است؛ جزو آرمانهای درجه‌ی يك و جزو برترین آرمانها است. اسلام در پی آن است که اولاً يك جامعه‌ای ایجاد کند که عادلانه اداره شود؛ یعنی مسئولان و مدیران جامعه به عدالت رفتار کنند؛



ثانیاً خود جامعه، جامعه‌ی عادل‌ی باشد - عدالت مخصوص مدیران نیست؛ آحاد مردم هم باید نسبت به یکدیگر عدالت داشته باشند - و آنگاه جامعه، جامعه‌ی پیشرفته‌ای باشد. اسلام به هیچ وجه برنمی‌تابد جامعه‌ی عقب‌افتاده‌ی در مسائل علمی، در مسائل سیاسی، در مسائل تمدنی و در هر عرصه‌ی دیگری را؛ اسلام دنبال ایجاد یک جامعه‌ی پیشرفته است؛ بخش مهمی از احکام اسلام این را فریاد می‌زند. بنابراین، این جزو آن مجموعه‌ی کلان جامعه‌ی اسلامی است. اسلام همچنین در پی ایجاد جامعه‌ی معنوی است. در نظام اسلامی، جامعه، هم عادلانه اداره می‌شود، هم در درون خود جامعه‌ی عادل‌ی است، هم جامعه‌ی پیشرفته است، هم جامعه‌ی معنوی است؛ یعنی از معنویت سیراب است، برخوردار است؛ معنویت که موجب می‌شود انسان اهداف حقیر مادی و شهوات روزمره‌ی زندگی را اهداف بلند خود نشمارد؛ هدفهای والاتری، هدفهای بالاتری برای او مطرح باشد؛ ارتباط آحاد انسان، ارتباط دلها با خدا، محفوظ باشد؛ این جامعه‌ی مورد نظر اسلام است. خوب، این شد یک آرمان. البته یک چنین جامعه‌ای آن وقت الگو هم خواهد شد. اگر ما بتوانیم با کوشش جمعی، یک چنین جامعه‌ای را به وجود بیاوریم - که البته به نظر من کاملاً ممکن و کاملاً قابل تحقق و عملی است و بخش زیادی هم ما در این زمینه پیش رفتیم - این جامعه الگو خواهد شد؛ نه فقط برای جوامع مسلمان و کشورهای مسلمان، بلکه حتی برای کشورهای غیر مسلمان. خوب، ایجاد یک جامعه‌ای با این خصوصیات، یکی از آرمانهاست.

یک آرمان دیگر، اقتصاد مقاومتی است؛ که نسبت به آرمان قبلی که گفتیم، یک آرمان خرد است. با اینکه خود اقتصاد مقاومتی چیز مهمی است، اما در واقع در ذیل آن آرمان قبلی تعریف می‌شود. سلامت در جامعه، صنعت برتر، کشاورزی برتر، تجارت پر رونق، علم پیشرو، اینها همه‌اش جزو آرمانها است. نفوذ فرهنگی در جهان، نفوذ سیاسی در جهان و در منظومه‌ی سیاسی سلطه در عالم، اینها همه‌اش جزو آرمانها است. رسیدن به عدالت اجتماعی، جزو آرمانها است. بنابراین وقتی می‌گوئیم آرمان، ذهن ما به یک امر غیر قابل تعریف دور از دسترسی نرود؛ آرمان یعنی اینها، اینها همه آرمانهایند؛ البته در درجات مختلف.

مجموعه‌ی این خواسته‌ها و هدفها، منظومه‌ی آرمانی اسلام را تشکیل می‌دهد. شما برای هر کدام از اینها که تلاش کنید، تلاش برای آرمانها کرده‌اید. آن مجموعه‌ای که فرض کنیم در راه اقتصاد مقاومتی کار می‌کند، یا آن مجموعه‌ای که در زمینه‌ی گسترش فرهنگ انقلابی و اسلامی در دنیای اسلام تلاش می‌کند، اینها همه دارند کار آرمانی می‌کنند. آن کسی که همین تلاش را در زمینه‌ی سیاسی و دیپلماسی دارد انجام می‌دهد، کارش آرمانی است. آن کسی که فرضاً در زمینه‌ی سلامت تلاش می‌کند، دارد کاری برای آرمانها انجام می‌دهد. آرمانها اینها هستند؛ مجموعه‌ی رتبه‌های مختلف برای آرمانها، و همه لازم.

سؤال دیگری که مطرح شد و من هم اینجا از قبل یادداشت کردم - که این نشان می‌دهد این سؤال قبلاً به من منتقل شده؛ یعنی سؤال است که مطرح است - این است: نسبت آرمانها با واقعیهائی که وجود دارد، چیست؟ مثلاً فرض بفرمائید تحریم. تحریم یک واقعیتی است. خوب، یکی از آرمانهای ما پیشرفت اقتصادی کشور است، از آن طرف هم واقعیتی وجود دارد به نام تحریم. یا در مسائل گوناگون سیاسی؛ در انتخابات، در غیره، غیره. آنچه که من میتوانم عرض کنم، این است که ما آرمانگرایی را صددرصد تأیید می‌کنیم، دیدن واقعیتها را هم صددرصد تأیید می‌کنیم. آرمانگرایی بدون ملاحظه‌ی واقعیتها، به خیالپردازی و توهم خواهد انجامید. وقتی شما دنبال یک مقصودی، یک آرمانی حرکت می‌کنید، واقعیتهای اطراف خودتان را باید بسنجید و بر طبق آن واقعیتها برنامه‌ریزی کنید. بدون دیدن واقعیتهای جامعه، تصور آرمانها خیلی تصور درست و صحیحی نخواهد بود، چه برسد به دستیابی به آرمانها.

اگر بخواهیم مثال بزنیم، باید بگوئیم آرمانها مثل قله‌اند. کسانی که اهل گردش در کوهستان و رفتن به سمت قله‌ها هستند، قله را درست تصور می‌کنند. رسیدن به قله، یک آرمان است؛ آرمانها را به این تشبیه کنید. انسان دوست





میدارد به آن قله برسد. وقتی شما این پائین هستید، دوست میدارید بروید و برسید به آن نقطه‌ی اوج و ستیغ این بلندی و ارتفاع؛ منتها واقعیتی وجود دارد؛ اگر بی‌توجه به این واقعیت بخواهید این کار را بکنید، نیروی خودتان را هدر میدهید؛ آن واقعیت این است که راه رسیدن به این قله، این نیست که شما جلوی چشمت مشاهده میکنی که حالا اینجا قله است، این هم دامنه است، بگیر و برو بالا؛ اینجوری نیست، راه دارد. اگر چنانچه شما بی‌احتیاطی کردید، همین‌ی که جلوی چشم شما است، دامنه را گرفتید رفتید بالا، قطعاً به نقاطی خواهید رسید که نه راه پیش رفتن دارید، نه راه عقب آمدن. اینهایی که اهل رفتن به کوه و گردش در کوهستان هستند، چنین چیزی برایشان پیش می‌آید؛ برای بنده هم پیش آمده. وقتی انسان بدون آشنائی با راه حرکت میکند، به نقطه‌هایی میرسد که راه جلو رفتن و عقب ماندن ندارد؛ با زحمت زیاد انسان باید خودش را از مشکل خلاص کند. واقعیت عبارت است از همین راه؛ راه را باید پیدا کرد.

البته باید واقعیتها را به معنای واقعی کلمه دید، نه آنچه که به عنوان واقعیت القاء میشود. شما جوانها خیلی خوب میدانید؛ در جنگهای روانی که امروز در دنیا معمول است، یکی از کارها القای واقعیتهای غیر واقعی است؛ چیزهایی را به عنوان واقعیت القاء میکنند که واقعیت ندارد؛ شایعه درست میکنند، حرف میزنند، که واقعیت نیست؛ اگر چنانچه کسی چشم باز و بینا نداشته باشد، دچار اشتباه میشود. اینکه ما میگوئیم بصیرت، به خاطر این است. یکی از کارکردهای بصیرت همین است که انسان واقعیتها را آنچنان که هست، ببیند. در تبلیغات گاهی يك واقعیتی را از آنچه که هست، چندین برابر بزرگتر نشان میدهند؛ در حالی که بعضی از واقعیتهای دیگر را اصلاً نشان نمیدهند. مثلاً فرض بفرمائید یکی از واقعیتها این است که بخشی از نخبگان کشور از کشور خارج میشوند؛ بله، این يك واقعیتی است؛ اما در قبال این، يك واقعیت دیگری هم وجود دارد و آن عبارت است از افزایش نخبه، افزایش دانشجویان نخبه. ما کی این همه دانشجوی نخبه داشتیم؟ به تاریخ دانشگاه کشور نگاه کنید؛ در این ده بیست سال اخیر، فراوانی دانشجویان نخبه‌ی ما در بخشهای مختلف کاملاً چشمگیر است. چقدر ما استاد نخبه داریم. جمهوری اسلامی وقتی که پیروز شد، تعداد اساتید دانشگاه‌های کشور، يك تعداد معدودی بود - که البته چون دقیقش یادم نیست، نمیخواهم بگویم، اما تعداد خیلی معدودی بود؛ حدودش یادم هست - امروز بیش از ده برابر، این تعداد بالا رفته؛ خب، اینها همه نخبگانند. حالا گیرم از این مجموعه‌ی عظیم نخبه‌ای که در دانشگاه‌های کشور پروریده شده‌اند - اعم از دانشجو و استاد و نخبه‌های علمی و اینها - يك تعدادی هم رفتند خارج. اگر انسان آن واقعیت را می‌بیند، این واقعیت را هم ببیند. کسانی که علیه نظام جمهوری اسلامی تبلیغات میکنند، آن یکی را بزرگ میکنند، این یکی را ندیده میگیرند؛ اصلاً اسمی از آن نمی‌آورند. بنابراین واقعیت را باید دید. آرمانها با نگاه به واقعیتها است که قابل تحقق خواهند بود. اما واقعیت را ببینیم، نه آنچه که با شگردهای دشمنانه، به عنوان واقعیت به ما القاء میشود.

به نظر من فعال دانشجویی آرمانخواه که واقعیتها را هم میشناسد، هرگز نباید در هیچ شرائطی احساس انفعال و بن‌بست کند. یعنی نباید از آرمانخواهی دست برداشت؛ نه در هنگام پیروزی‌های شیرین، نه در هنگام هزیمتهای تلخ. ما در عرصه‌ی دفاع مقدس پیروزی‌های بزرگی داشتیم، هزیمتهای تلخی هم داشتیم. امام (رضوان الله علیه) سفارش میکردند و میگفتند: نگوئید شکست، بگوئید عدم‌الفتح. يك جا پیروزی نصیب انسان میشود، يك جا هم پیروزی نصیب انسان نمیشود؛ چه اهمیتی دارد؟ بعضی‌ها هستند که اگر چنانچه جریان کار بر وفق مرادشان پیش آمد و به نقطه‌ی مورد نظر خودشان رسیدند، از دنبال کردن آرمانها دست میکشند؛ این خطا است. «فاذا فرغت فانصب»؛ (۱) قرآن به ما میگوید: وقتی این کار را تمام کردی، این تلاش را تمام کردی، تازه خودت را آماده کن، بایست برای ادامه‌ی کار. بعضی آنجورند - این اشتباه است - بعضی هم بعکس؛ اگر آنچه که پیش می‌آید، بر طبق خواست آنها نبود، بر وفق مراد آنها نبود، دچار یأس و انفعال و شکست میشوند؛ این هم غلط است؛ هر دو غلط



است. اصلاً بن‌بستی وجود ندارد در آرمانخواهی صحیح و واقع‌بینانه. وقتی انسان واقعیتها را ملاحظه کند، هیچ چیز به نظرش غیر قابل پیش‌بینی نمی‌آید.

توقع من از عزیزان دانشجو این است که همواره دنبال آرمانها باشند؛ چه در آن مواردی که حادثه‌ای که پیش می‌آید، طبق دلخواه شما است، چه در آنجائی که حادثه‌ای که پیش می‌آید، طبق دلخواه شما نیست؛ آرمانگرایی را با نگاه به واقعیتها از دست ندهید و دنبال کنید. در اصل انقلاب همین جور بود، در جنگ همین جور بود؛ در حوادث گوناگونی هم که در این سالها پیش آمده، همیشه همین جور بوده است. بعضی‌ها در قبال حوادث گوناگون، موضعگیری‌ها و موقعیتهای روحی و معنوی و فکری‌شان، متناسب با آنچه که لازمه‌ی آرمانخواهی است، نیست. يك سؤال دیگر این است - که اینجا هم باز بعضی از دوستان گفتند - که رابطه‌ی «تکلیف‌مداری» با «دنبال نتیجه بودن» چیست؟ امام فرمودند: ما دنبال تکلیف هستیم. آیا این معنایش این است که امام دنبال نتیجه نبود؟ چطور میشود چنین چیزی را گفت؟ امام بزرگوار که با آن شدت، با آن حدّت، در سنین کهولت، این همه سختی‌ها را دنبال کرد، برای اینکه نظام اسلامی را بر سر کار بیاورد و موفق هم شد، میشود گفت که ایشان دنبال نتیجه نبود؟ حتماً تکلیف‌گرایی معنایش این است که انسان در راه رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب، بر طبق تکلیف عمل کند؛ برخلاف تکلیف عمل نکند، ضدتکلیف عمل نکند، کار نامشروع انجام ندهد؛ والا تلاشی که پیغمبران کردند، اولیای دین کردند، همه برای رسیدن به نتایج معینی بود؛ دنبال نتایج بودند. مگر میشود گفت که ما دنبال نتیجه نیستیم؟ یعنی نتیجه هر چه شد، شد؟ نه. البته آن کسی که برای رسیدن به نتیجه، بر طبق تکلیف عمل میکند، اگر يك وقتی هم به نتیجه‌ی مطلوب خود نرسید، احساس پشیمانی نمیکند؛ خاطرش جمع است که تکلیفش را انجام داده. اگر انسان برای رسیدن به نتیجه، بر طبق تکلیف عمل نکرد، وقتی نرسید، احساس خسارت خواهد کرد؛ اما آن که نه، تکلیف خودش را انجام داده، مسئولیت خودش را انجام داده، کار شایسته و بایسته را انجام داده است و همان طور که قبلاً گفتیم، واقعیتها را ملاحظه کرده و دیده است و بر طبق این واقعیتها برنامه‌ریزی و کار کرده، آخرش هم به نتیجه نرسید، خب احساس خسارت نمیکند؛ او کار خودش را انجام داده. بنابراین، این که تصور کنیم تکلیف‌گرایی معنایش این است که ما اصلاً به نتیجه نظر نداشته باشیم، نگاه درستی نیست.

در دفاع مقدس و در همه‌ی جنگهائی که در صدر اسلام، زمان پیغمبر یا بعضی از ائمه (علیهم‌السلام) بوده است، کسانی که وارد میدان جهاد میشدند، برای تکلیف هم حرکت میکردند. جهاد فی سبیل‌الله يك تکلیف بود. در دفاع مقدس هم همین جور بود؛ ورود در این میدان، با احساس تکلیف بود؛ آن کسانی که وارد میشدند، اغلب احساس تکلیف میکردند. اما آیا این احساس تکلیف، معنایش این بود که به نتیجه نیندیشند؟ راه رسیدن به نتیجه را محاسبه نکنند؟ اتاق جنگ نداشته باشند؟ برنامه‌ریزی و تاکتیک و اتاق فرمان و لشکر و تشکیلات نظامی نداشته باشند؟ اینجور نیست. بنابراین تکلیف‌گرایی هیچ منافاتی ندارد با دنبال نتیجه بودن، و انسان نگاه کند ببیند این نتیجه چگونه به دست می‌آید، چگونه قابل تحقق است؛ برای رسیدن به آن نتیجه، بر طبق راههای مشروع و میسر، برنامه‌ریزی کند.

يك نکته‌ی دیگر این است که در دانشگاهها شور و نشاط يك امر لازمی است. دانشگاه دچار رکود، دانشگاه خوبی نیست. مراد از این شور و نشاط چیست؟ این شور و نشاط در بخشهای مختلفی خودش را نشان میدهد؛ هم در بخشهای علمی، هم در بخشهای اجتماعی و سیاسی، این شور و نشاط میتواند خودش را نشان دهد. محیط دانشگاه، محیط جستجو کردن از نقطه‌نظرات درست در زمینه‌ی سیاسی و در زمینه‌ی اداره‌ی کشور و همچنین در زمینه‌ی مسائل کلان دیگر است. فرض کنید راجع به مسئله‌ی بیداری اسلامی - که يك مسئله‌ی مهمی است - جای جستجو کردن از نقطه‌نظر صحیح در این باره، محیطهای دانشگاهی و دانشجویی است. بر اساس فکر و بحث و تحرك ذهنی، تحرك عملی به وجود می‌آید؛ وظائف آشکار میشود؛ بر طبق آن وظائف باید کارهائی انجام بگیرد، که انجام میگردد.

بنابراین بحث و تحلیل و فهم و تشخیص در دانشگاهها، یکی از عرصه‌های گوناگون شور و نشاط است. جدا کردن مسائل اصلی از فرعی، مسائل درجه‌ی یک از مسائل درجه‌ی دو، سرگرم نشدن به مسائلی که از اولویت برخوردار نیستند و شناختن این مسائل، از عرصه‌های شور و شوق دانشجویی و دانشگاهی است. اگر شما می‌بینید در بیرون کسانی احياناً به مسائل فرعی سرگرم میشوند، خودشان را مشغول میکنند، محیط دانشگاه باید بتواند در این زمینه داوری درستی داشته باشد: آقا این مسئله اصلی است، این مسئله فرعی است؛ این مسئله از اولویت برخوردار است، این مسئله از اولویت برخوردار نیست. محیط دانشجویی، یک چنین محیطی است. این معنایش این نیست که حتماً بر همه‌ی این جمع دانشجویی، فکر واحدی حاکم باشد؛ نه، ممکن است اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ شما می‌گوئید این مسئله از اولویت برخوردار نیست، دیگری می‌گوید هست؛ خیلی خوب، محیط، محیط بحث است؛ همین، نشاط ایجاد میکند.

به نظر من امروز موضوعاتی وجود دارد که میتواند مورد بحث در محیطهای دانشجویی واقع شود و همین زمینه‌های شور و نشاط گوناگون علمی و اجتماعی را به وجود آورد؛ یکی اش مسئله‌ی «حماسه‌ی اقتصادی» است. خوب، حماسه‌ی اقتصادی یک عنوان است، به کار رفت؛ درباره‌ی حدود این عنوان میشود فکر کرد، بحث کرد؛ راهکارهای رسیدن به این حماسه را میشود بحث کرد. محیطهای دانشگاهی و دانشجویی میتوانند در این زمینه فعال باشند. اینها جزو بحثهایی است که میتواند سرنوشت کشور را تغییر دهد. البته حماسه‌ی اقتصادی یک مسئله‌ی زودگذر نیست؛ اینجور نیست که حالا ما چند ماه حماسه‌ی اقتصادی به راه بیندازیم و به نتایجی دست پیدا کنیم؛ نه، حماسه‌ی اقتصادی یک عنوان و یک تیتراژ برای یک حرکت بلندمدت است، که میتواند در سال ۹۲ شروع شود، و باید هم شروع شود.

یا فرض بفرمائید «اقتصاد مقاومتی». خوب، عنوان «اقتصاد مقاومتی»، عنوان مهمی است. البته کار شده، تعریف شده، بحث شده، سیاستگذاری شده - در مراکزی که برای سیاستگذاری است - منتها جای بحث دارد: اقتصاد مقاومتی یعنی چه؟ در زمینه‌ی مسائل اقتصادی کشور، چه جور مقاومتی مورد نظر است؟ دانشگاه به عنوان یک کار علمی، یک موضوع علمی، چقدر میتواند به این قضیه بپردازد؟ اینها همه میتواند موضوع بحثهای دانشجویی قرار بگیرد.

یا مسئله‌ی «سبک زندگی» - که بنده سال گذشته در سفر بجنورد آن را مطرح کردم و مورد استقبال هم قرار گرفت - مسئله‌ی مهمی است. بحث درباره‌ی مسائل سبک زندگی، اظهارنظر، موافقت، مخالفت، در مواد گوناگون؛ اینها بحثهایی است که دانشگاه را زنده و بانشاط نگه میدارد. اینجور بحثهای مهم و ناظر به واقعیتها، خون در رگهای این پیکره‌ی عظیم جاری میکند. اینها غیر از بحثهای رائجی است که ما دیده بودیم و زمان جوانی ما معمول بود. ما آن وقتها به این بحثها میگفتیم بحثهای روشنفکری، که هیچ ناظر به واقعیت نبود؛ ساعتها می‌نشستند بحث میکردند، یک چیزی را یکی اثبات میکرد، دیگری نفی میکرد؛ هیچ نتیجه‌ای هم نداشت، هیچ ناظر به واقعیتهای اجتماعی هم نبود؛ اما اینها بحثهایی است که همه‌اش ناظر به مسائل اجتماعی است.

یا همین مسئله‌ی «بیداری اسلامی»، آفتهای بیداری اسلامی. اتفاقی که در دنیای اسلام در این چند کشور رخ داد، اتفاق کوچکی نبود؛ اتفاق بزرگی بود. البته تحلیل یکی از برادران کاملاً درست است؛ بلا شک برخاسته‌ی از بیداری اسلامی در جمهوری اسلامی در ایران اسلامی بود. نمیخواهیم این را بیخودی مطرح کنیم که حساسیتها در میان کشورهای مختلف تحریک شود؛ اما واقعیت این است. خود این بیداری اسلامی یک پدیده‌ی بسیار مهمی است؛ اینجور هم نیست که حالا با آنتی‌تزهائی که به قول خودشان برایش درست کردند، بگوئیم این بیداری از بین رفته است؛ نه، اینجوری نیست؛ این بیداری به وجود آمده. همین حوادثی که امروز شما در مصر و در بعضی جاهای دیگر مشاهده میکنید، اینها همه‌اش نشانه‌ی این است که عمق بیداری اسلامی در این کشورها وجود دارد؛ البته



خوب مدیریت نشد، ناشیگری کردند. یکی از همین حرفها این است که شما این ناشیگریها را پیدا کنید، ببینید کجا اشتباه کردند؛ چه کار کردند که نباید میکردند، یا چه کارهایی نکردند که باید میکردند؛ این یکی از موضوعات مهم بحثهای حلقه‌های دانشجویی است. به نظر من مهم است که بدانیم و مقایسه کنیم بین انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی در ایران، و آنچه که به عنوان انقلاب اسلامی مثلاً در کشور بزرگی مثل مصر اتفاق افتاد. آنجا این آفتها به وجود آمد. امروز صحنه‌ی مصر، صحنه‌ی بسیار دردناکی است؛ برای ماها که نگاه میکنیم، واقعاً دردناک است. این به خاطر اشتباهاتی است که صورت گرفت؛ یک کارهایی نباید میشد، شد؛ یک کارهایی باید میشد، نشد. آن وقت اینها مقایسه شود با نظائر خودش در نظام جمهوری اسلامی؛ اینجا از اول چگونه عمل شد، و آنجا چگونه؟ به نظر ما اینها خیلی مهم است. امروز استکبار یک صف آرایی عجیبی دارد، یک خاکریز طولانی‌ای در مقابل این بیداری به وجود آورده؛ حالا یک بخشهایی‌اش را شما در این کشورها و در این حوادث و همچنین در حوادث کشور خودمان دارید مشاهده میکنید. کار، خیلی کار مهمی است.

یا یکی از موضوعاتی که باز میتواند مورد بحث و مطالعه قرار بگیرد، عمق راهبردی نظام در نگاه به مسائل منطقه است. در نگاه به مسائل منطقه، انسان متوجه یک موضوعی میشود و آن، عمق راهبردی جمهوری اسلامی در این مناطق است. یک جاهایی یک حوادثی است که میتواند مثل ریشه و مایه‌ی استحکام یا ریسمانهای نگهدارنده‌ی خیمه، برای داخل کشور به حساب بیاید؛ اینها عمق راهبردی است. اینکه شما ملاحظه کردید امام در زمینه‌ی انقلابهای خارج از کشور و هسته‌های انقلابی، بیانات صریحی را در آن روزها بیان میکردند، برای تشکیل یک چنین عمقی بود؛ که تشکیل هم شد. امروز دستگاه استکبار با دستپاچگی دارد با این عمق استراتژیک مبارزه میکند؛ البته به جایی هم نرسیده و نخواهد رسید.

یک بحث مهم در همین قضیه، کاری است که دشمن دارد در زمینه‌ی اختلاف شیعه و سنی میکند؛ کوبیدن مجموعه‌های شیعه در نقاط مختلف دنیای اسلام. دشمن با این تصور که چون عناصر شیعه در واقع پایگاه‌های طبیعی برای جمهوری اسلامی محسوب میشوند، میخواهد این پایگاهها را بکوبد؛ البته اشتباه میکند. پایگاه‌های جمهوری اسلامی منحصر به شیعه‌ها نیست. خیلی از برادران سنی در خیلی از کشورها آنچنان دفاع جانانه‌ای از جمهوری اسلامی میکنند که خیلی از شیعه‌ها نمیکند. بعضی از این مخالفین ضدانقلابی که در خارج از کشور نشسته‌اند - به قول شماها، آن ور آب - و علیه جمهوری اسلامی مرتب حرف میزنند، اگر به آنها بگویند مذهب چیست، میگویند شیعه. خیلی از مسلمانهایی که شیعه‌ی امامی هم نیستند - حالا یا شیعه‌ی زیدی‌اند، یا سنی‌اند - در دفاع از نظام اسلامی، از برادران شیعه کمتر نیستند. بنابراین در مورد عمق راهبردی، دشمنان ما فهم درستی ندارند و کاری که دارند میکنند، کار اشتباهی است. بنابراین یک صحنه‌ی مهم نشاطی که برای دانشگاهها لازم است، همین صحنه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی و مسائل ناظر به واقعیت‌های زندگی است؛ که اینها را شما میتوانید بحث کنید، پخته کنید، سنجیده کنید، اینها را بر مدیریت‌های کشور عرضه کنید و به عنوان فرآورده‌های علمی و فکری برای نظام اسلامی به جا بگذارید. خود شماها چند صباح دیگر در بخشهای مختلف کشور جزو مدیرانید؛ از اینها باید استفاده کنید، و امروز هم باید استفاده شود.

یک عرصه‌ی دیگر، عرصه‌ی علم است؛ نشاط علمی. من به شما عرض بکنم؛ امروز یکی از نیازهای اساسی و درجه‌ی یک کشور، نیاز علمی است. اگر چنانچه ما توانستیم در عرصه‌ی علمی، پیشرفتهایی را که تا امروز بحمدالله به دست آمده است، با همین سرعت دنبال کنیم، هم در زمینه‌ی مشکلات اقتصادی، هم در زمینه‌ی مشکلات سیاسی، هم در زمینه‌ی مشکلات اجتماعی، هم در زمینه‌ی مسائل بین‌المللی، مطمئناً گره‌گشایی‌های بزرگی خواهد شد. علم مسئله‌ی بسیار مهمی است. در این حدود ده سال، یازده سال گذشته، در این زمینه خیلی کار شده؛ لیکن بعد از این هم باید کار شود؛ کار مضاعف شود. من عقیده‌ام این است که کار علمی در دانشگاه و در کشور باید جهادی باشد؛





کار علمی جهادی انجام بگیرد.

يك توصیه‌ی من به دانشجویهای عزیز این است که با اساتید ارزشی و مکتبی ارتباطاتتان را مستحکم کنید. امروز خوشبختانه در محیط دانشگاه، استادان ارزشی و مکتبی کم نیستند؛ ارتباطات را با اینها افزایش دهید؛ با مراجع فکری - چه فکر دینی، چه فکر سیاسی، که مورد اعتماد و اطمینان و سالم باشند - ارتباطات را افزایش دهید. مطالعات فکری را هم - همچنان که من همیشه به دانشجویان عزیز سفارش کردم و میکنم - تقویت کنید. در مورد موضع در برابر دولت کنونی سؤال شد. من عقیده‌ام این است که از همه‌ی دولت‌ها و از جمله دولتی که منتخب است و ان‌شاءالله تا یکی دو هفته‌ی دیگر رسماً تشکیل و مشغول کار خواهد شد، باید حمایت کرد، باید کمک کرد، باید همکاری کرد. دوستان گفتند که اگر اینجور باشد، ما حمایت میکنیم؛ اگر اینجور باشد، انتقاد میکنیم. البته من با انتقاد مخالفتی ندارم، منتها توجه شود که اولاً انتقاد با عیبجویی فرق میکند؛ ثانیاً باید فرصتی برای کار به‌وجود بیاید. من در مورد این دولتی هم که امروز سر کار است، در هشت سال قبل به بعضی‌ها که هی میخواستند انتقاد کنند، گفتم بگذارید يك مقداری وقت بگذرد و فرصتی و فضائی در اختیار این دولت قرار بگیرد، تحرکی پیدا کند، بعد اگر چنانچه انتقاد داشتید، انتقاد را شروع کنید؛ عجله نکنید در شروع انتقاد. در مورد این دولت و همه‌ی دولت‌ها، ما همین نظر را داریم. ما معتقدیم دولت‌ها مسئولیتهای سنگینی دارند، کارشان واقعاً سخت است؛ اداره‌ی کشور در بخش قوه‌ی مجریه، حقیقتاً کار دشواری است؛ باید همه کمک کنند. هیچ کس هم از ضعف خالی نیست. من به خودم نگاه میکنم، ضعفهای فراوانی را در خودم مشاهده میکنم. طلبه‌ها گاهی که کسی يك چیزی میگوید، میگویند آقا قیاس به نفس نکن. بنده قیاس به نفس میکنم. به خودم نگاه میکنم، ضعفهای فراوانی را در خودم مشاهده میکنم؛ میگویم همه همین جورند. همه ضعفهایی دارند، قوت‌هایی دارند، مشکلاتی دارند؛ بنابراین نباید انسان توقعات را به قدری بالا ببرد که از توان منطقی خارج باشد؛ نه، باید واقعیتها را دید، مشکلات را مشاهده کرد و کمک کرد و دعا کرد که خدای متعال ان‌شاءالله به این دولت - و هر دولتی - کمک کند تا بتوانند ان‌شاءالله کارهایشان را انجام دهند؛ و مجموعه‌ی نیروهای فعال سیاسی و دانشجویی و کاری و مدیریتهای مختلف بتوانند ان‌شاءالله دست به دست هم بدهند و کارها را پیش ببرند.

خب، وقت ما هم تمام شد؛ نزدیک به اذان هستیم، من چند تا دعا بکنم؛ شما جوانهای عزیز با دل‌های صاف و پاکتان همراهی کنید که ان‌شاءالله این دعاها مستجاب شود. پروردگارا! سرنوشت کشور و ملت ما را سرنوشتی افتخارآمیز و همراه با سعادت و شیرینی خوشبختی قرار بده. پروردگارا! به ملت ما، به جوانان ما، به مسئولان ما، توفیقات و هدایت و کمک خودت را ارزانی بدار. پروردگارا! آرمانها و اهداف والای نظام جمهوری اسلامی را در آینده‌ی نزدیکی که این جوانهای ما آن آینده را ببینند، محقق بفرما؛ همت ما را برای رسیدن به این آرمانها روزافزون بفرما. پروردگارا! در میدانهای خطرناک، ملت ایران و جوانان ما را یاری بفرما؛ ملت ایران را بر دشمنانش پیروز کن. پروردگارا! در این شبهای مبارک، در این روزهای صفا و معنویت، رحمت و برکت خودت را بر ملت ایران نازل کن. پروردگارا! آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن. ارواح طیبه‌ی شهیدان و روح مطهر امام بزرگوار را از همه‌ی ما راضی و خشنود بفرما. والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

(۱) شرح: ۷